

تولای مردان این خاک بوم بر انگیختم خاطر از شام و روم
 بدیع آمدم زان همه بوستان تهی دست زفتن بر دوستان
 اما گلستان را در شیراز و قنیکه با یاران ایف و مصاحبان
 حریف بفرغت خاطر بعیش بوستان و معاشرت دوستان مشغول بوده
 تصنیف فرموده و منتهای مهارت شاعرانه خود را در آن بکار برده
 پس بعد از ایراد این دلایل روشن دیگر جای تردید نیست که
 گلستان بر بوستان ترجیح دارد.

محمد حسن بدیع

جهان‌نمان

مقام زن در جامعه ایرانی

« تربیت زن بهترین ضامن سعادت بشر و نخستین وظیفه هر هیئت
 اجتماعی است. » - نقل از ایران‌شهر

ملت دست پرورده مادرانست. پس بر ما تربیت دختران
 واجب است (۱). زن قویترین عامل اجتماعی است. و اهمیت
 وی در حیات اجتماعی بی اندازه سترگ میباشد. علما و متفکرینیکه
 در علل و سر تدنی و بدبختی ما غور و تدقیق نمودند، عاقبت
 الامر بر این مسئله متفق شدند که ام‌المعایب و علة‌العلل بدبختیها
 و منشا تمام خرابیها بلای جهل و بیسوادی عمومی است و از
 اینرو در لزوم نشر علوم توصیه نمودند و مردم را بایجاد مدارس
 عالیه و تعمیم معارف ترغیب و تشویق فرمودند. لیکن تبلیغات
 خود را بیشتر به تشویق و تحریص در تعلیم و تربیت طبقه ذکور

(۱) در نوشتن اینمقاله اقتباس زیاد از نگارشات مرحوم جرجی زیدان شده است
 که لازم بود بآن اشاره شود.

ملت منحصر ساختند و کمتر باحوال زنان پرداختند و حال آنکه اینان بیشتر مستحق توجه و مرحمت اند چه بنیان اجتماع و رکن رکین تمدتند و آن ملتیکه مادرانش جاهل و نادان باشند و زنهایش بغیر از چهار دیوار خانه‌هایشان از جای دیگر اطلاعی نداشته باشند فیروز و سعادت‌مند نخواهد گشت و بقول شاعر جوان آقای پور داود:

وای بر آن سر زمین تیره که آنجا کمتر ارزد زنی ز دانه ارزن
در نتیجه اهمال مردان و عدم اهتمامشان به تربیت و تعلیم
زنان حالت اجتماعی زن بحدی پست شده است که بقول آقای
تقی زاده: «از کنیز زر خرید و دواب بار کش اندکی بهتر است
و اوضاع تربیت و طفولیت و دختری و زنی و زناشوئی و طلاق
و غیره در بدترین درجه امکان است».

هر گاه از عدهٔ قلیل زنان تربیت شدهٔ پایتخت صرف نظر
بکنید و نظری بحالت اجتماعی زنان لا هیجان، کاشان، یزد،
کازرون، بندر عباس، بمپور، شوشتر و دزفول بیندازید و از نقطهٔ
نظر عمومی منزلت آنان را بسنجید، می بینید که زن در ایران
مانند جماد یا آلتی از ادوات منزل است، نه دارای شخصیت و
حریقی است و نه صاحب منزلت و حیثیتی. از اوضاع جهان جز
آنچه در چهار دیوار خانه‌اش میگذرد اطلاعی ندارد و همدمی
بجز خدمتکاران و جلیسی جز پیره زنان یاوه گوی پیدا نمیکند،
دماغش نهی است مگر از خرافات، و فکرش پر است از اباطیل
و اوهام.

چه کند بیچاره تقصیری ندارد و ایرادی بر وی وارد نیست
چه که از زمان صباوت مورد حقارت و استهزاء بوده است.
ولادتش را بفال بد گرفته اند و از مستقبل حیاتش خائف و

نگران بوده اند.

هر گاه برای شخصی دختری متولد میشود بر حالش تأسف میخورند مثل آنکه به بلای الیم مبتلا شده او را تسلیت میدهند. از اینرو دختر بینوا ایام کودکی خود را با وضع مذلت انگیزی طی میکند در حالتیکه برادرانش مورد محبت ابوبن و مرجع آرزو و آمال آنها هستند.

باین ترتیب دوشیزه مسکین، ضعیف الاراده و ترسناک و ضعیف النفس بار میاید. تا آنکه بحد بلوغ میرسد و موقع ازدواجش نزدیک میشود آنوقت است که دیگر درها را بروی او میندند و او را با بندهای حجاب مغلول میسازند و از خارج شدن از منزل ممانعتش مینمایند که مبادا چشمهای نا پاک، او را بیلعد یا زخم زبانها مجروحش سازند.

هر گاه طالبی خواستگار او شود فقط بملاحظه ثروت و عزتی است که در پدر یا برادر او مشاهده نموده و نه رفیقه آتیه حیات خود را ندیده است و صحت و عقل و ادب و دانش و پرا نسنجیده است. ولی اتفاقاً اگر اهل ذوق و نظر باشد مادر یا خاله یا همسایه خود را بمنزل دختر یا حمام فرستاده تا از حالات او تحقیقاتی نماید. این مؤمنه هم تحقیقاتش را فقط در اطراف قد و قامت و قشنگی چشم و ابرو یا بوی دهان دختر بعمل آورده و هر گاه از طرف عروس آینده خود احترامات فوق العاده و تواضعات بی اندازه و اظهار انس و محبتی نسبت بوی شد، شکرکنان و ثنا خوانان برخاسته و دیگر از آن بهتر و قشنگتری در نظرش پیدا نمیشود.

از اینرو برگشته حکایتها و قصهها از مهربانی والدین و حشمت و عصمت و عفت دختر میآید و از بزرگترین ادله اش

آنست که ماشاء الله يك دهانی دارد که گوئی فقط برای خوردن آفریده شده، نه برای حرف زدن» دیگر آنکه خیلی ساکت و محجوب نشسته بود، از دنیا غیر از خانه پدرش جای دیگر را نمیشناسد و بازدازه صاف و صادقست که یکشاهی را از صد دینار



خانم پارسی همبانو (فراجی بیگی) که تاکنون بیش از دو مایون روپیه در امور خیریه و مخصوصاً در راه تعلیم و تربیت اطفال یتیم بذل کرده و چند یتیمخانه دختران بخرج خود تأسیس نموده است

فرق نمیگذارد، لیکن خمیر را خوب درست میکند و لباس را خوب میشوید و خوراکی را خوب طبخ میکند.

هر گاه این مداخل و صفات بگوش پسر خوش آمد شروع نزدیکی و تعلق به پدر دختر نموده و خواستگار وی میشود و در خصوص خواستگاری و ترتیب عقد و مهر ترتیباتی موجود است که ذکرش در اینجا مایه تطویل است.

از آنطرف عروس بیچاره شاید اسم نامزدش را تا قبل از انجام عقد نشنیده باشد لیکن در این اثنا پیره زنان جاسوس از برایش از قوت و ثروت و شجاعت و سایر صفات وی صحبت میکنند. دختر بیچاره احیاناً از پس پرده‌ها یا دریچه‌ها به خیابانها نظر میافکند و عابرین را تماشا میکند، هر گاه در میانه آنها جوانی را دید که مطابقی بصفاتی که از برایش تعریف کرده اند دارد دانش میطد و ساعتی خوشحال میشود لیکن دیری نمیگذرد که میفهمد که او نیست. گاه هم میشود که نامزد خود را میشناسد لیکن میلی باو ندارد، شاید صفات و اخلاقی از وی نقل کرده اند که پسند خاطرش نگشته و ازینرو متفر گردیده. در اینصورت وای بر وی اگر صبر و تحمل را پیشه نگیرد و صد وای بر وی اگر اعتراض و مخالفت نماید.

باین وضع دو جوان که در عمر خود همدیگر را ندیده و اخلاق همدیگر را نیازموده اند میبایستی که در آتیه زن و شوهر شوند و شریک عمر همدیگر گردند. عاقبت روز زفافشان می رسد، عروس و داماد برای اول دفعه در شب زفاف همدیگر را می بینند و از فرط شرم و خجالت نمیتوانند بروی همدیگر بنگرند. ولی مصیبت عظیمی و بلیه کبری پس از انجام عروسی است، آنوقت است که دیگر عواطف و اخلاقها با هم اصطکاک میکند و

اگر خدای نخواستہ اخلاقشان با ہم سازگار نشد یا اگر اختلافی در ذوق و مشربشان پیدا شد — که بی شك با عالم بودن مرد و جاهل بودن زن موجود خواهد بود — بقیه زندگانی خود را در جنگ و جدال و شتم و ضرب بسر خواهند برد و زندگانشان تلخ تر از زهر مار خواهد گردید .

اما اگر اقبالشان مساعدت کرد و ستاره شان با هم جور آمد و با همدیگر ساختند آنوقت شوهر آقا و آمر و سید و سلطان مطلق است و زن مطیع و فرمانبردار و غیر قابل اعتنا و تذکار . هر گاه شوهر نخواهد اسم زنتش را ببرد وی را بضمیر غایب خطاب نموده اهل منزل — یا خانواده — یا بچه ها — یا مادر بچه ها میگوید و بیچاره زن سالها با شوهرش بسر برده و دارای پسرها و دخترها شده ولی هنوز جرئت اظهار اسم شوهرش را صریحاً ننماید و هر گاه حاجت بذکر اسمش پیدا نماید او را با اسم پسرش مکنی ساخته « آغای فلان » میگوید یا او را بضمیر غایب خوانده « آغا » خطاب میکند .

بالاخره زن عمرش را مثل یک نفر محبوس مینگذراند و داخل محافل و اجتماعاتی نمیشود . دیگر وقتیکه بمجالس روضه خوانی برود آنوقت نیز البته بایستی بین او و مرد حجاب و ساتری باشد . خلاصه از جمله علامات احتقار زن آنست که مرد خانه را پر از کنیزهای سفید و سیاه کرده یا زوجات متعدده گرفته آنها را آلت اطفای شهوات و ملذات حیوانی خود قرار دهد بدون اینکه اعتنائی باو امر شرع مین که او را مأمور بحسن قصد در اعمال و اجرای عدالت نموده بکند .

دیگر آنکه مرد، زن خود را بدون هیچ سبب طلاق می گوید . دیگر آنکه مرد تنها بر سر سفره غذا می نشیند و آنوقت

زنهای خانه از زوجه و مادر و خواهرش دور هم جمع شده و پس مانده او را می‌خورند. دیگر از علامات احتقار زن آنست که او را قابل اطمینان و وثوق ندانسته و از بیوفائی او حکایتها کند و بگویند که گوش بحرف آنها نبایستی داد که زن ناقص العقل خلق شده و چهل زن بقدر يك مرغ سیاه عقل ندارند. دیگری آنکه او را از مشارکت در زندگانی عمومی منع نموده و از اظهار رأی و عقیده در امور عامه و مطالب دینی او را مانع شوند و این حق انسانی را از وی سلب نمایند.

اینست حالت اجتماعی زنان ایرانی که مرتب از جهل و عدم تربیت آنها شده است و این، حالت اخلاقی و اجتماعی زنان ما است که بدبختانه بعضی از جوانان تربیت شده را اغوا بازدواج فرنگی مینماید، زیرا پس از آنکه از ربع قرن باینطرف مدارس ذکور باز شد و جوانان فی الجمله تعلیم و تربیتی یافتند و معاشرت شان با اروپائیها زیاده‌تر گردید و اخلاق و عادات آنان را اقتباس نمودند و اهمیت تأثیر زن را در جامعه آنها فهمیدند دیگر راضی نمیشوند که زنانشان دهانی داشته باشد که از برای خوردن نه از برای حرف زدن است و یا اینکه زن در منزل حبس مؤبد شده چشمش بکوچه نیفتد مگر از وسط پنجره‌ها یا اگر مردی با او صحبت کند از فرط دست پاچه‌گی زبانش لکنت پیدا نماید و یا اگر با کاسی معامله نماید گرباس را بجای حریر یا زردک را بعوض طلا به وی بفروشد.

یا اگر برقی را در آسمان مشاهده نماید گمان کند که شراره ایست که از چشم جنیان جهیده و یا اگر صدای رعدی را بشنود خیال کند که صدای پای اسب عفریتان است یا اگر خوانی ببیند با حالت خوف و رجاء جوپای تعبیر و تأویلش شود یا اگر

بفهمد که ماه گرفته فوری قطعه مسی را بردارد و بنواختن آن، اژدها و یا سیاه زنگی را که ماه را بلعیده فراری نماید. یا از فرط جهالت او قانش را باستماع قصه‌هایی که جز به افزودن جهالت او فایده‌ای ندارد پردازد و هر وقت از شنیدن متلک و قصه حسین کرد یا نسیم عیار فارغ شد به بزرگ صورت و حنا بستن دست و انگشتان خود پردازد.

جوانان امروزه که کم و بیش تعلیمی یافته اند زنائی می‌خواهند که قابل معاشرت باشند اگر صحبت علمی کنند از استماع آن لذت برند و معلومات خود را در آن موضوع اظهار کنند و اگر یکی از حوادث طبیعی از قبیل برق و رعد و خسوف یا کسوف را مشاهده نمایند علت آنرا بدانند و خدای قادری را که اینهمه حکمت و موعظت در خلقتش به ودیعت گذارده ستایش کنند. و خرافات و اوهام را از خود دور ساخته بعوض استماع قصه‌های دروغ، بمطالعه کتب و مجلات و جرایدی که از آنها استفاده‌های علمی و ادبی و صحی توان نمود پردازند.

جوانان امروزه زنائی می‌خواهند که بواسطه اخلاق حمیده و صفات پسندیده آنها را بخود مجذوب سازد و بواسطه فهم و دانش، قوای جسمانی و روحانی اطفالشان را تقویت و تربیت کنند و آنها را از امراض محافظت نمایند و معنی طهارت و عفت و عصمت را بدانند و حقوق خود را نسبت بشوهر و فرزندان خویش بشناسند.

ولی نیل جوانان بهمچو زنان روحپرور جز در سایه عمومیت تعلیم در میانه زنان میسر نگردد. و بعقیده بنده تعلیم مردان بدون تعلیم و تربیت زنان فایده‌ای نبخشد بلکه میتوان گفت که تساوی هر دوئی آنها در جهل برای سعادت خانوادگی بهتر است زیرا که

از این اختلاف فاحشی که امروزه از حیث علم و تربیت در بین مردان و زنان ما هست جز شقاق و نفاق فایده و تبری حاصل نمیگردد. لیکن از این و آن بهتر آنست که هر دو جنس ملت عالم شوند و تربیت یابند.

در عصری که زنان ملل مسلمان مانند ترك و مصر اهمیت زن را در جامعه ملثفت شده و آزادی بآنها بخشیده اند و ابواب دارالفنونها را بروی آنان باز کرده اند، در عصری که در اسلامبول خواهران مسلمان ترکی ما تحصیل علم طب و تشریح مینمایند حیف است، تنگین است، شرمگین است که ما هنوز قدمهای اولی را در ایجاد مدارس ابتدائی برای دختران خود برداشته باشیم.

اهواز — ا. م.

مطبوعات وارده

۱— عهدنامه رساله ایست دارای عهدنامه حضرت رسول به فرخ بن شخسان برادر سلمان فارس و عهدنامه علی بن ابیطالب به بهرام شاد بن خیر ادرس مجوسی، در باب حمایت زردشتیان. اصل عربی این دو عهدنامه با ترجمه فارسی و انگلیسی، از طرف انجمن «ایران لیگ» پاریس بپای چاپ رسیده.

۲— کتاب داستان باستان یا سرگذشت کورس — کتابیست حاوی شرح سلطنت و جهانگیری کیخسرو وقایع مهمه که در عهد حکمرانی آن فاتح بزرگ روی داده با مجملی از حالات ملل و اقوامیکه در آنعصر بوده اند و تمام مطالب این داستان از کتب معتبره فارسی و عربی و فرانسوی استخراج شده است. این کتاب اثر خامه ادیب محترم آقای میرزا حسنخان بدیع